

طنین مرگ در تاریخ بیهقی

مریم‌السادات اسعدی*

چکیده

در این مقاله، مرگ شخصیت‌ها در تاریخ بیهقی و مسایل پیرامون آن مورد بررسی قرار گرفته است. همان‌طور که نقش آفرینان این تاریخ از لحاظ شخصیتی با یکدیگر متفاوت‌اند، مرگ آنان نیز از جهات مختلف چون حساسیت، کیفیت و پی‌آمدهایی که به دنبال دارد، از یکدیگر متمایز است که در فصل نخست تحت عناوین: «مرگ‌های ویژه و حساس»، «مرگ‌های معمولی»، «مرگ‌های حماسی» و «مرگ‌های سیاسی - مذهبی» مورد بحث قرار می‌گیرد. فصل دوم به بررسی «شمیوه‌های مرگ» می‌پردازد. «قتل»، «مرگ طبیعی»، «مرگ مفاجات» و «مرگ نامعلوم»، عناوین بخش‌های مختلف این فصل است. فصل سوم بر دو بخش است: «شخصیت‌ها پیش از مرگ» و «شخصیت‌ها پس از مرگ»، در فصل چهارم به ذکر و شرح ملزومات مرگ چون «وصیت»، «تدفین» و «تعزیت» پرداخته شده و سرانجام فصل پنجم به موضوع «مرثیه» اختصاص دارد.

کلید واژه: مرگ، تاریخ، بیهقی، شخصیت‌ها، تاریخ بیهقی

مقدمه

مرگ غالباً ضد زندگی است؛ اما در تاریخ بیهقی جلوه‌ای ویژه و متمایز دارد؛ چرا که برخی مرگ‌ها در این کتاب، آغاز تولد است، تولدی که مولودش از جنس انسان نیست بلکه، حوادث و رویدادهایی است که پس از مرگ اشخاص، حیات خود را آغاز کرده، زندگی برخی انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. گفتنی است که در تاریخ بیهقی حتی در یک مورد از متولد شدن یک فرد سخن به میان نیامده اما خبر از درگذشت افراد، بسیار است و بسیاری از

* استادیار دانشگاه پیام نور مرکز مهریز یزد، عهده‌دار مکاتبات ma2463@yahoo.com

پیش‌آمدها و ماجراها در برخورد با این امر رقم می‌خورد به طوری که با حذف موارد مربوط به این موضوع، این «رمان» زیبا و دل‌چسب به صورت مجموعه‌ای نامفهوم و گسسته در می‌آید.

علاقه‌ی بیهقی به ذکر خبر مرگ اشخاص، از دو منظر قابل تأمل است؛ یکی از جهت نقشی که افراد به عنوان مهره‌های حاضر در صحنه‌ی بازی تاریخ به عهده دارند که خروج آن‌ها از این صحنه باید به اطلاع دیگران برسد؛ دیگر از جهت به وجود آوردن حس عبرت‌آموزی در خواننده؛ البته باید اذعان کرد که کل تاریخ بیهقی «آینه‌ی عبرت» است و «بیهقی در سراسر کتاب عظیم خود بدین نکته توجه داشته است که خواننده از نوشته‌های او پند بگیرد». (یادنامه بیهقی، مقاله‌ی آقای حسین بحرالعلومی با عنوان «تاریخ بیهقی» یا «آینه عبرت»/۵۳) اما، عبرت‌آموزترین پدیده در حیات بشر همان پیش‌آمد مرگ است و بیهقی با طرح مکرر این موضوع، در بیدار کردن خفتگان کوشیده است. شخصیت‌های تاریخ بیهقی که شامل سلاطین، خلفای عباسی، وابستگان دربار، بزرگان و صاحب‌منصبان، فرودستان و غیره می‌شوند، بسیار متعدّداند؛ در این نوشتار سعی شده از میان افرادی که در این تاریخ به گونه‌ای نقش‌آفرینی کرده‌اند - که موضوع درگذشتشان ذکر شده - به کسانی که نقش و اهمیت بیش‌تری داشته‌اند پرداخته شود. در بعضی موارد به اقتضای موضوع کلام، از دیگران نیز بهره برده شده؛ بدیهی است به سبب تعدّد شخصیت‌ها، گاه به طریقه‌ی گزینشی عمل شده است.

فصل اول: اقسام مرگ

الف - مرگ‌های ویژه و حساس و مسایل پیرامون آن: در این بخش از درگذشت افرادی سخن می‌رود که مرگ آنان از حساسیت ویژه‌ای برخوردار است به طوری که در خط مشی و سیاست‌گذاری‌های برخی افراد اثر گذاشته، نطفه‌ی بسیاری از حوادث، رویدادها و ماجراهای ثبت شده در تاریخ بیهقی، با درگذشت آنان منعقد می‌شود. گفتنی است بعضی از این اشخاص، ممکن است در جبهه‌ی مقابل دربار غزنوی و از مخالفان و دشمنان باشند. یکی از این افراد، سلطان محمود غزنوی است. خبر فوت او زمانی به مسعود می‌رسد که او سپاهان را فتح کرده، قصد دارد به سوی همدان و جبال حرکت کند. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۱۱). مرگ محمود به اندازه‌ی حائز اهمیت است که آشکار کردن این خبر به صلاح‌دید خواهرش (خره ختلی) و دیگر اطرافیان مدتی به تعویق می‌افتد. خره، در نامه‌ای که به مسعود

می‌نویسد این گونه متذکر می‌شود: «... آن کارها که تا اکنون می‌رفت، بیش‌تر به حشمت پدر بود و چون خبر مرگ وی آشکارا گردد، کارها از لونی دیگر گردد...» در ادامه، او را به آمدن هر چه سریع‌تر به غزنین ترغیب می‌کند. (همان/ ۲-۱۱).

اولین مسأله‌ی مهمی که پس از مرگ هر پادشاه مطرح می‌شود، جانشینی اوست. آن طور که از زبان مسعود در تاریخ بیهقی آمده، سلطان محمود در زمان حیات خود، مسعود را به ولی‌عهدی انتخاب می‌کند اما در اواخر عمر، او را مورد بی‌مهری و مالش قرار داده، در عوض، محمد را بر کشیده می‌نوازد. (همان/ ۶۵ و ۴-۲۶۳). بعد از مرگ محمود، محمد بر تخت می‌نشیند و «باد تخت و ملک در سر می‌کند» (همان/ ۶۵). مدت این سلطنت بسیار کوتاه است و دیری نمی‌پاید که مسعود زمام امور را به دست می‌گیرد و محمد در قلعه‌ی کوهتیز موقوف می‌شود. (همان/ ۴).

با روی کار آمدن مسعود، برخی چون بوسهل زوزنی مورد لطف و عنایت سلطان واقع می‌شوند و برخی دیگر که در گذشته به نوعی اسباب و رنجش او را فراهم آورده‌اند، در معرض کینه‌کشی و انتقام قرار می‌گیرند. حسنک وزیر و حاجب بزرگ علی قریب از جمله‌ی این افراداند. (همان/ ۲۱-۲۲، ۴۳-۴۹، ۲۲۶-۲۳۵).

حبّ و بغض‌های پدربان و پسربان، بسیاری از حوادث تاریخ را شکل می‌دهد که بیهقی با چیره‌دستی هر چه تمام‌تر آن‌ها را شرح داده است. شخصیت دیگر، خوارزمشاه آلتوتاش از چهره‌های مهم و ممتاز تاریخ بیهقی است که به فرمان مسعود به جنگ علی تگین می‌رود؛ تیری به او اصابت می‌کند که بر اثر آن در می‌گذرد. (همان/ ۴۷۰-۴۶۹).

مرگ این شخص از دو رو حائز اهمیت و قابل بررسی است. یکی از جهت حساسیت آن از لحاظ زمانی در معرکه‌ی جنگ با علی تگین که ماجرای آن از این قرار است: پس از آن که خوارزمشاه بر اثر اصابت تیر رو به موت می‌رود، کدخدایش احمد عبدالصمد، رسولی را برای ابلاغ پیشنهاد صلح به طرف کدخدای علی تگین می‌فرستد. با استقبالی که از این پیشنهاد صورت می‌گیرد، مقرر می‌شود هر دو طرف یک منزل عقب‌نشینی کنند. اما فاش شدن خبر مرگ آلتوتاش پیش از عبور لشکریانش از رود جیحون، می‌تواند فوق‌العاده خطرناک باشد. آلتوتاش قبل از مرگ، احمد را خوانده می‌گوید: «شمایان مردمان پشت به پشت آرید، چنان کنید که مرگ من امشب و فردا پنهان ماند، چون یک منزل رفته باشید، اگر آشکار شود، حکم مشاهدت شما راست که اگر عیاداً با... خبر مرگ من به علی تگین رسد و شما جیحون گذارده نکرده باشید، شما و این لشکر آن ببینید که در عمر ندیده باشید.» (همان/ ۹-۴۸۸).

سرانجام با تدابیر بخردانه‌ی احمد عبدالصمد، پیش از آن که خبر مرگ به علی تگین برسد، لشکر به سلامت از جیحون می‌گذرد. (همان/۴۹۱-۴۸۹).

اما مرگ خوارزمشاه، علاوه بر آن که در میدان جنگ حادثه‌ای ناگوار و خطرآفرین به حساب می‌آمد، پس از آن در درازمدت نیز، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر بلکه خلل‌آفرین برای مسعود بود، چرا که پس از او هارون پسرش به جای او نشست و او بر خلاف پدر، در حق مسعود بسیار حق‌ناشناسی کرد و با سلجوقیان و ترکمانان هم‌دست شد. (همان/۱۱۱۳). ماجرای هارون پسر خوارزمشاه و عبدالجبار پسر خواجه احمد عبدالصمد که هر دو به جانشینی پدر به خوارزم رفتند، در باب خوارزم (مجلد دهم) به تفصیل بیان شده؛ اما بیهقی در مجلدات دیگر نیز گاه به سرانجام این دو اشاره کرده است. در جایی راجع به هارون می‌نویسد: «دیو راه یافت بدین جوان کار نادیده تا سر به باد داد.» (همان/۴۹۳). در جایی دیگر نیز درباره‌ی او می‌گوید: «... و آخر کار بدان درجه رسید که عاصی شد و عبدالجبار را متواری بایست شد از بیم جان و هر دو در سر یکدیگر شدند.» (همان/۶۳۰).

شخص دیگری که در این‌جا مورد بررسی قرار می‌گیرد، خلیفه عباسی القادر با ... است. مطالعه‌ی تاریخ بیهقی نشان می‌دهد که درگذشت خلیفه عباسی برای دربار غزنوی فوق‌العاده اهمیت داشته، به طوری که احتمال وقوع چنین امری نیز در تصمیم‌گیری‌های بزرگان حکومت تأثیرگذار بوده است. در سال ۴۲۲ که مسعود به غزنین می‌رود، پس از مدتی بر آن می‌شود برای غزو به جانب هندوستان روانه شود. خواجه احمد حسن (وزیر)، صلاح نمی‌بیند سلطان شخصاً به غزو برود و به دلایلی پیشنهاد می‌کند که مسعود در خراسان اقامت کند. یکی از دلایل او، احتمال مرگ خلیفه است: «... از بغداد اخبار رسیده است که خلیفه القادر بالله نالان است و دل از خود برداشته و کارها به قائم پسرش سپرده، اگر خبر وفات او رسد، نیکو آن نماید که خداوند در خراسان باشد.» (همان/۵-۴۳۴). سلطان مسعود به بلخ می‌رود و چند روز پس از آن، خبر مرگ خلیفه به انضمام اخبار مربوط به تخت نشستن القائم بامرالله و حرکت فقیه سلیمانی به طرف خراسان به منظور بیعت گرفتن، به او می‌رسد. مسعود بدین خبر سخت اندیشه‌مند می‌شود. البته در تاریخ بیهقی، علت نگران شدن مسعود به وضوح ذکر نشده است. (همان/۴۳۷).

به صلاح‌دید وزیر، مقرر می‌شود که این خبر پنهان بماند و خطبه هم به نام خلیفه‌ی درگذشته (القادر) بماند تا رسول برسد. (همان/۸-۴۳۷).

سرانجام، رسول با استقبال باشکوه وارد شهر شده، نامه‌ی تعزیت و تهنیت را به امیر تقدیم می‌کند، سه روز مراسم سوگ و ماتم خلیفه‌ی درگذشته بر پا می‌شود. خطبه خواندن به نام خلیفه‌ی جدید و نثار کردن از طرف امیر و دیگران نیز با شکوهی هر چه تمام‌تر به انجام می‌رسد و عاقبت، رسول همراه با خلعت‌ها و صلّه‌هایی که دریافت می‌دارد، بازگردانده می‌شود. (همان/۴۴۶-۴۳۸).

آخرین فردی که در این قسمت راجع به او سخن گفته می‌شود، علی تگین از امرای خانیه‌ی ترکستان است که درگذشته، محمود غزنوی برای سرکوبی او به ماوراءالنهر رفته، او را مغلوب کرده بود و در سال ۴۲۳ مسعود، آلتون‌تاش را به جنگ وی فرستاد. (همان/۱۴۲)، قسمت توضیحات و حواشی، شماره ۱۳).

روز ششم جمادی‌الآخر سال ۴۲۶، نامه‌ای از بلخ حاوی خبر درگذشت علی تگین و قرار گرفتن کار ملک بر پسر بزرگش، می‌رسد. مسعود از این خبر نگران می‌شود؛ چرا که به قول بیهقی «کار یا جوانان کار نادیده افتاد». امیر، نامه‌هایی به ترمذ، کوتوال قلعه، سرهنگان «بانصر» و «بوالحسن»، هم‌چنین سپاه سالار علی دایه می‌نویسد تا به بلخ رفته، راه‌ها را زیر نظر گیرند تا خللی حادث نشود. دو رکاب‌دار نیز به همراه نامه‌هایی در تعزیت و تهنیت خطاب به پسر علی تگین به بخارا گسیل می‌شوند تا هم از اخبار صحیح مطلع شوند و هم آن‌که اگر جانشین علی تگین نیت فساد در دل دارد، به‌واسطه‌ی این نامه شرم کند. اگر چه این نامه‌ها ارسال می‌شود اما، پسر علی تگین - به تعبیر بیهقی این مار بچه - مرگ پدر و دور بودن سلطان از خراسان را غنیمت می‌شمارد. هارون عاصی نیز تدارک می‌بیند تا با لشکر بسیار به مرو آمده، خراسان را تصرف کند. هارون و پسر علی تگین هم‌دست می‌شوند و قرار می‌شود هارون به مرو آمده، پسران علی تگین ابتدا چغانیان و ترمذ را غارت کرده، سپس از راه قبادیان به «اندخود» رفته به او ملحق شوند. پسران علی تگین چغانیان را غارت کرده اما در ترمذ در جنگ قلعه شکست می‌خورند. از آن طرف، خبر کشته شدن هارون و آمدن سپاه سالار به بلخ به آن‌ها می‌رسد؛ ناچار از ترمذ بازگشته به سوی سمرقند می‌روند و ماجرا خاتمه می‌یابد. (همان/۹۱-۶۸۷).

ب - مرگ‌های معمولی: اطلاق این نوع مرگ بر درگذشت کسانی صادق است که از دست رفتن آن‌ها، پی‌آمدهای مهمی در بر نداشته، از نظر سیاسی خدشه‌ای به حکومت وارد نمی‌سازد؛ اگر چه برخی از این افراد از سیاست‌مداران و صاحب‌منصبان بنام هستند که درگذشت آن‌ها سلطان را بسیار متأسف می‌سازد و برخی دیگر نیز، خود از شمار پادشاهان‌اند.

یکی از این اشخاص، خواجه احمد بن حسن میمندی است که از سال ۴۰۱ تا ۴۱۶، وزارت سلطان محمود را عهده‌دار بود و سرانجام مورد غضب او واقع شد. مسعود در اوایل سلطنت خود، او را به وزارت گماشت و در این مقام باقی بود تا این که در سال ۴۲۴ درگذشت. (حسنک وزیر تاریخ بیهقی/پاورقی ص ۱۲) اگر چه مسعود بر مرگ احمد بسیار توجع کرده اظهار می‌دارد: «اگر باز فروختندی، ما را هیچ ذخیره از وی دریغ نبودی» (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۵۰۲). اما با به وزارت رسیدن خواجه احمد عبدالصمد به عنوان جانشین وزیر از دست رفته، این ضایعه جبران می‌شود. (همان/۵۰۴).

شخص دیگر، فرخزاد فرزند سلطان مسعود است که مدت زندگانی و پادشاهی او بسیار کوتاه بوده، پس از او ابراهیم بن مسعود به سلطنت رسیده است. (همان/۵۱۴). تأمل در سخنان بیهقی - که خود دبیر دیوان رسالت فرخزاد بوده (تاریخ بیهقی، احمد بهمینار/۱۷۵) - نشان می‌دهد که ظاهراً در نظر او، ابراهیم در مقایسه با فرخزاد از توانمندی بیش‌تری برخوردار بوده و عملکرد او را در پادشاهی بیش‌تر می‌پسندیده است. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۵-۵۱۴). در کل تاریخ بیهقی، پانزده بار نام فرخزاد آمده که در بیش‌تر موارد، تنها به ذکر نام او اکتفا شده و بیهقی هیچ‌گاه از اعمال و رفتار او، آن چنان که درباره‌ی برخی پادشاهان داد سخن می‌دهد، سخنی به میان نیاورده (برای اطلاع از شماره‌ی صفحات رک همان مأخذ/۱۲۵۶، فهرست اعلام، ذیل نام فرخ زاد) و تنها پس از مرگ آن پادشاه - آن چنان که معمول است - از او اندکی تمجید و تعریف کرده است. (همان/۵۱۴). قابل ذکر است که بیش‌تر مرگ‌های ذکر شده در تاریخ بیهقی، از نوع معمولی است که به ذکر دو نمونه اکتفا شد.

ج) مرگ‌های حماسی: نمونه‌ی بارز آن در تاریخ بیهقی، درگذشت آلتون‌تاش خوارزمشاه است که در بخش مرگ‌های ویژه و حساس نیز از او سخن گفته شد. آلتون‌تاش که مدتی است احساس می‌کند بر اثر بدگویی مضربان، سلطان مسعود به او بدبین شده است، برای اثبات وفاداری خود به مسعود، به امر او به جنگ با علی تگین می‌رود (همان/۴۸۳) او در جنگ ابتدا مجروح می‌شود؛ بدین ترتیب که تیری به پای چپ او در ناحیه‌ای که قبلاً در هندوستان آسیب دیده بود، اصابت می‌کند. خوارزمشاه درد را فرو خورده اظهار نمی‌کند. غلامی تیر را از او جدا کرده، جراحات را می‌بندد. با رسیدن شب، کار ادامه جنگ به روز بعد موکول می‌شود، کدخدایش، احمد عبدالصمد صلاح نمی‌بیند که آلتون‌تاش با چنین وضعی به جنگ برود. با صلاح‌دید او که جاسوسان را به طرف دشمن گسیل کرده، قرار

می‌شود تا برگشتن جاسوسان صبر کنند. خوارزمشاه از درد تا صبح به خود می‌پیچد و خواب به چشمانش راه نمی‌یابد تا این که منهیان خبر می‌آورند که علی تگین، حیران و درمانده، به فکر صلح است. به اشارت امیرک بیهقی، اعیان سپاه را خوانده، وانمود می‌کنند که به جنگ خواهند رفت تا لشکر برنشینند. از آن طرف، کسی را روانه می‌سازند تا از جانب دشمن از طلایع‌گاه در آمده ندا در دهد: «خصمان به جنگ پیش نخواهند آمد که رسول می‌آید» این اقدام، برای آن است که خوارزمشاه یک روز بیاساید. برای تظاهر به جنگ، کوس می‌زنند و خوارزمشاه بر اسب می‌نشیند اما بر اثر سرکشی اسب، از همان طرف مجروح به زمین می‌افتد و دستش می‌شکند؛ پنهانی او را به سراپرده می‌برند و او از هوش می‌رود؛ پس از به هوش آمدن، احمد عبدالصمد و امیرک را خوانده، امور را به آن‌ها واگذار می‌کند تا آنچه صواب است انجام دهند. احمد، بی‌اطلاع خوارزمشاه، شبانه رسولی را برای رساندن پیغامی به منظور توقف جنگ و برقراری صلح به جانب دشمن می‌فرستد. علی تگین و کدخدایش، آن را غنیمت شمرده رسول خود را همان شب گسیل می‌کنند. رسول می‌آید و احمد، آلتوتاش را از کرده‌ی خود مطلع می‌سازد در حالی که او در حال دست و پنجه نرم کردن با مرگ است. درباره‌ی فرزندانش به احمد سفارش می‌کند که مبادا سلطان گمان کند او با علی تگین توافق کرده و فرزندانش را از این بد رسد. آلتوتاش، برای احضار رسول مجبور می‌شود موزه و کلاه پوشیده، ساعتی بنشیند. رسول پیش آمده، پیغام را می‌رساند. سرانجام جنگ متوقف می‌شود اما به دستور خوارزمشاه لشکر بر تعیبه باقی می‌ماند. خوارزمشاه بر می‌خیزد اما ضعفش شدیدتر شده، سه بار دچار اسهال می‌شود، احمد را خوانده می‌گوید: «کار من بود، کار رسول زودتر بگذار» احمد، رسول را خلعت وصله داده با یکی از معتمدان خود به نزد علی تگین می‌فرستد و قرار می‌شود علی تگین یک منزل باز پس نشیند و خوارزمشاه نیز یک منزل به سوی آموی رود. لشکر را فرود آورده، از چهار جانب طلایع می‌گمارند. اسهال و ضعف خوارزمشاه فزونی می‌گیرد؛ احمد را خوانده، آخرین حرف‌ها را با او در میان می‌گذارد و سفارش می‌کند مبادا تا زمانی که از جیحون عبور نکرده‌اند، خبر مرگ او به علی تگین رسد. در ادامه می‌گوید: «و امیرک، حال من چون با لشکر به درگاه نزدیک سلطان رود باز نماید که هیچ چیز عزیزتر از جان نباشد در رضای خداوند بذل کردم و امیدوارم که حق خدمت من در فرزندانم رعایت کند. بیش طاقت سخن نمی‌دارم و به جان دادن و شهادت مشغولم» «و نماز دیگر چنان شد خوارزمشاه که بیش امید نماند.» (همان ۹/۴۸۵) در این‌جا، ذکر این نکته بی‌مناسبت نیست که آن زمان که انسان جان را به جان آفرین تسلیم می‌کند، ممکن است لحظه‌ای بیش نباشد اما گاه، مقدمات آن بس طولانی است. بیهقی، همان‌گونه که در

توصیف بسیاری از صحنه‌های زندگی هنرمند چیره‌دستی است^۱، در وصف مراحل‌ی از حیات که به ممات ختم می‌شود نیز، بسیار مهارت دارد. علاقه‌ی او به ذکر جزئیات در این مورد، به نوعی در جذابیت کتاب او افزوده است؛ چرا که اگر چه انسان‌ها نمی‌خواهند بمیرند اما، مایلند راجع به مرگ دیگران و چگونگی آن بیش‌تر بدانند. در مورد مرگ خوارزمشاه آلتوتناش نیز، استادی بیهقی در توصیف روند پایان یافتن زندگی یک فرمانده در میدان جنگ، مرگ این شخصیت ممتاز را به شکلی هر چه حماسی و با شکوه‌تر در اذهان متصور می‌سازد.

د - مرگ سیاسی - مذهبی: مصداق آن مرگ حسنگ وزیر است و از این رو این عنوان برگزیده شد که انگیزه‌ی سیاسی در صدور فرمان قتل حسنگ دخیل بود؛ اما مذهب مرد را بهانه ساختند؛ اگر چه آن نیز حقیقت نداشت. خلاصه‌ی ماجرا از این قرار است که حسنگ که در زمان سلطان محمود سمت وزارت را بر عهده داشت، در اجرای فرامین سلطان محمود و هواداری امیر محمد، با اعمال و رفتار هم‌چنین سخنان خود، مسعود را بسیار آزرده بود و حتی بر زبان عبدوس مسعود را پیغام داده بود که «اگر وقتی تخت ملک به تو رسد، حسنگ را بر دار باید کرد» از طرف دیگر، بوسهل زوزنی که در دوران وزارت حسنگ از او استخفاف‌ها دیده بود، کینه‌ی او را به دل گرفته دائم در مسعود می‌دمید تا این‌که سرانجام این موضوع که خلیفه‌ی عباسی (القادر) حسنگ را قرمطی خوانده است و پیغام داده که او را بر دار باید کرد بهانه ساخته، او را به دار آویختند. (همان/ ۵۳، ۲۳۰-۲۲۷).

فصل دوم: شیوه‌های مرگ

مرگ افراد در تاریخ بیهقی، با توجه به علت و چگونگی آن به چهار نوع «قتل»، «مرگ طبیعی»، «مرگ مفاجات» و «مرگ نامعلوم» قابل تقسیم است.

الف - قتل: در این شیوه اغلب، شخص در میدان جنگ یا غیر آن، به وسیله‌ی یکی از آلات قتاله چون شمشیر، نیزه، تیر، و غیره، توسط فرد یا افرادی جان خود را از دست می‌دهد؛ یا آن‌که به او زهر خورنده شده، مسموم گشته در می‌گذرد یا به دار آویخته می‌شود. «تاش ماهروی»، «هارون پسر آلتوتناش»، «نوشیروان پسر منوچهر (از امرای آل زیار) و «حسنگ وزیر» به ترتیب به اشکال یاد شده‌ی این نوع مرگ جان داده‌اند. (همان/ ۱۱۱، ۱۱۱۸، ۴۷۸، ۲۳۴).

۱- قابل ذکر است که توصیف از ویژگی‌های سبکی نثر تاریخ بیهقی است. (برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر.ک: سبک‌شناسی/ ۹/۲-۶۸).

ب - مرگ طبیعی: در تاریخ بیهقی، کسانی که به دنبال بروز ناخوشی و بیماری، ضعف و اختلال بدن پس از مدتی درمی‌گذرند، مرگشان از این نوع است. درگذشت «بغراخان» و «احمدبن حسن میمندی» از نمونه‌های این نوع مرگ است. (همان/۲۴۶، ۴۹۸-۵۰۱).

ج - مرگ مفاجات: مرگ ناگهانی است که امروزه معتقدند در اثر وقوع سکتته‌ی قلبی یا مغزی پیش می‌آید. (فرهنگ فارسی/ذیل واژه‌ی مرگ) بونصر مشکان با این نوع مرگ دار فانی را وداع می‌گوید. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۹۲۸).

د - مرگ نامعلوم: گاه، علت مرگ و چگونگی آن به‌درستی بر بیهقی روشن نیست و به اصطلاح نامعلوم است. بیهقی اغلب در این موارد، تنها به ذکر روایت‌های مختلفی که شنیده است اکتفا می‌کند و بدون هیچ اظهار نظری، حقیقت امر را به علم خداوند واگذار می‌کند. درباره‌ی علت مرگ شخصی به نام «بونصر صینی» می‌نویسد: «حدیث مرگ او از هرلونی گفتند از حدیث فقاق و شراب و کباب و خایه و حقیقت آن ایزد، عزّ ذکره تواند دانست.» (همان/۷۱۴) در مورد مرگ قاضی «بوظاهر تبانی» نیز چنین می‌گوید: «قصه‌ها گفتند به حدیث مرگ وی، گروهی گفتند: اسهالی قوی افتاد و بمرد، گروهی گفتند: مرغی چند بریان نزدیک وی بردند و مسموم بود بخورد از آن مرد، لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ...» (همان/۶۵۰).

فصل سوم: شخصیت‌ها پیش و پس از مرگ

الف - شخصیت‌ها پیش از مرگ: در تاریخ بیهقی از درگذشت افراد بسیاری سخن رفته است؛ اما سخنان بیهقی راجع به تمامی آن‌ها بر یک گونه نیست؛ بلکه برخی شخصیت‌های بزرگ این تاریخ در نظر بیهقی ویژه‌تر هستند و او علاقه دارد درباره‌ی اعمال، اخلاق و طرز رفتار این اشخاص قبل از وفاتشان نیز، سخن‌نگاری کند. یکی از این افراد که از عنایت بیهقی در این باره برخوردار بوده، خواجه احمدحسن میمندی است، دهم محرم سال ۴۲۴، خواجه سخت نالان می‌شود چرا که قضای مرگ در رسیده است. چون قادر نیست به دیوان وزارت برود، در خانه می‌نشیند؛ اما نه برای استغفار و حلالیت طلبیدن از اطرافیان؛ بلکه برای انتقام کشیدن از این و آن که البته مورد سرزنش مردم نیز قرار می‌گیرد. به قول بیهقی: «قومی را می‌گرفت و مردمان او را می‌خاییدند.» از جمله کسانی که خواجه در این اوضاع و

احوال با او درمی‌افتد، ابوالقاسم کثیر، صاحب‌دیوان خراسان است. بوالقاسم در این قضیه، دست به دامن بونصر مشکان می‌شود؛ بونصر رقعهای به امیر نوشته، بر زبان عبدوس پیغام می‌دهد، قسمتی از پیغام این است: «این وزیر سخت نالان است و دل از خویشتن برداشته، می‌خواهد که پیش از گذشته شدن انتقامی بکشد، بوالقاسم کثیر حق خدمت قدیم دارد... اگر رأی عالی بنید، وی را دریافته شود.» امیر پس از اطلاع از موضوع، بونصر را به بهانه‌ی عیادت، نزد خواجه فرستاده، عبدوس را به دنبال او روانه می‌سازد. در منزل خواجه، با ابوالقاسم مناظره‌ی مال در جریان است و عقابین و تازیانه و جلاذ، حاضر. بیهقی، صحنه‌ی دیدار کردن بونصر، خواجه را چنین توصیف می‌کند: «او را دید در صدری خلوت‌گونه پشت باز نهاده و سخت اندیشه‌مند و نالان» بونصر، حالش را می‌پرسد؛ خواجه در جواب می‌گوید: «امروز بهترم، ولكن هر ساعت مرا تنگ‌دل کند این نبسه‌ی کثیر؛ این مردک مالی بدزیده و در دل کرده که ببرد و نداند که من پیش تا بمیرم از دیده و دندان وی برخوردارم کشید و می‌فرمایم که تا بر عقابینش کشند و می‌زنند تا آن‌چه برده است باز دهد» این موضوع، به تفصیلی که در تاریخ بیهقی آمده، به خیر و خوشی فیصله می‌یابد و سلطان از هرات به طرف نیشابور حرکت می‌کند، در حالی که خواجه احمد با جمله‌ی عمال در هرات می‌مانند. پس از فرود آمدن امیر در شادیاخ، اسکدار هرات حامل این خبر در می‌رسد: «خواجه احمد بن حسن پس از حرکت رایت عالی به یک هفته گذشته شد، پس از آن که بسیار عمال را بیازرد.» (همان/ ۵۰۱-۴۹۸).

مورد دیگر مربوط به بونصر مشکان است و از نظر زمانی مربوط است به وقتی که اوضاع بر اثر تهور و تعدی ترکان سلجوقی به شدت آشفته است و چند ماهی بیش به شکست فضیحت‌بار مسعود در دندانقان مرو باقی نمانده است. بیهقی می‌نویسد: «و اوستادم را اجل نزدیک رسیده بود و درین روزگار سخنانی می‌رفت بر لفظ وی ناپسندیده که خردمندان آن نمی‌پسندیدند.» (همان/ ۲-۹۲۱). سپس ماجرای را که خود شاهد بوده نقل می‌کند: «یکی آن بود که آن روز عرض به گورستانی برگذشت و من با وی بودم، جایی بایستاد و نیک بیندیشید و پس براند، نزدیک شهر، بوسهل زوزنی بدو رسید و هر دو برانندند و سرای بوسهل بر راه بود؛ میزبانی کرد. اوستادم گفت: «دل شراب ندارم که غمناکم» سود نداشت که میزبان در پیچید و آخر فرود آمد و من نیز آن‌جا آمدم. بسیج خوردنی و ندیمان و مطربان کرد تا راست شد. اوستادم هم‌چنان اندیشه‌مند می‌بود. بوسهل گفت: سخت بی‌نشاطی، کاری نیفتاده است. گفت: از این حال‌ها می‌اندیشم که در میان آنیم که کاری بسته می‌بینم؛ چنان که به

هیچ‌گونه اندیشه‌ی من ازین بیرون نمی‌شود و می‌ترسم و گویی بدان می‌نگرم که ما را هزیمتی افتد در بیابانی، چنان که کس به کس نرسد و آن‌جا بی‌غلام و بی‌یار مانم و جان برخیره بشود و چیزی باید دید که هرگز ندیده‌ام. امروز که از عرض لشکر بازگشتم، به گورستانی بگذشتم، دو گور دیدم پاکیزه و به گنج کرده، ساعتی تمنا کردم که کاشکی من چون ایشان بودمی در عزّ تا ذلّ نباید دید که طاقّت آن ندارم.» بوسهل در پاسخ می‌خندد و به بادنوشی و طرب فرا می‌خواند. آن روز به‌خوشی به پایان می‌رسد اما بونصر چهل روز بعد در می‌گذرد. (همان/۲-۹۲۱).

ماجرای دیگری نیز در تاریخ بیهقی نقل شده راجع به پیشنهاد بوالحسن عبدالجلیل به مسعود برای تجهیز لشکر و عکس‌العمل بونصر در این قضیه که حاکی از آن است که بونصر مشکان روزهای پایانی عمر خود را در نهایت غم و اندوه به سر برده است. (ر.ک: همان/۸-۹۲۶).

شخصیت دیگری که بیهقی راجع به خلق و منش او پیش از مرگ صحبت کرده، سلطان مسعود است. آن خصایل نیک چون سخاوت و شجاعت که بارها بیهقی در طول تاریخ خود بدان‌ها اشاره کرده، به مسعود نسبت می‌دهد. (برای نمونه همان/۸-۱۷۷). در اواخر عمر، رو به کاستی می‌نهد. او که همواره در کارها به‌ظاهر با افراد رایزنی می‌کرد و سخنان دیگران را می‌شنود، اگر چه در بسیاری موارد از روی استبداد بدان‌ها عمل نمی‌کرد، در اواخر زندگی به گونه‌ای می‌شود که کس را زهره‌ی سخن گفتن با او نیست. بیهقی در این باره می‌نویسد: «کارها دیگر شد که این پادشاه را عمر به آخر رسیده بود و کسی زهره نمی‌داشت که به ابتدا سخن گفتی با وی و نصیحت کردی.» (همان/۹۲۰).

در بیست و هفتم ذی‌الحجه سال ۴۳۰، امیر به جشن مهرگان می‌نشیند اما بر خلاف معمول، به شعرا و مطربان صلّه‌ای عطا نمی‌کند. بیهقی در ادامه می‌گوید: «در این روزگار، آن ابر زرباش سستی گرفته بود و کم باریدی و مناقشه‌ها می‌رفت و عمر به پایان آمده بود و حال مردم و دولت دنیا این است.» (همان/۹۲۵). در جایی دیگر چنین می‌نویسد: «وعید اضحی فرافز آمد ... و نماز عید کردند و رسم قربان به‌جای آورند، عیدی سخت آرامیده و بی‌مشغله و خوان ننهادند و قوم را به‌جمله بازگردانیدند و مردمان آن را به فال نیکو نداشتند و می‌رفت چنین چیزها، که عمرش به پایان نزدیک آمده بود و کسی نمی‌دانست» (همان/۹۸۲).

بیهقی در مجلد نهم، پس از ذکر ماجرای حمله‌ی سلجوقیان به بلخ و شکست آلتون‌تاش می‌نویسد: «پس از این فترت، امیر دل به‌تمامی از غزنین برداشت و اجلس فراز آمده بود، ربیبی و فزعی در دل افکنده تا نومید گشت.» (همان/۹۸۴).

ب - شخصیت‌ها پس از مرگ: بیهقی تاریخ‌نگاری نیست که صرفاً بیان ماجراها، حوادث و رویدادهای تاریخی را وجهه‌ی همت خود سازد؛ بلکه نقّادی است که به تجزیه و تحلیل مسایل پرداخته، در امور مختلف اظهار نظر می‌کند، عنصر اصلی سازنده‌ی تاریخ، اشخاص هستند و او حتی پس از مرگ آن‌ها دست از سر آنان بر نمی‌دارد. البته شخصیت‌های تاریخ بیهقی هر یک جایگاه ویژه‌ی خود را دارند و برخورد بیهقی با قضیه‌ی مرگ آن‌ها نیز یکسان نیست. او در مورد برخی متوفیان، تنها به ذکر خبر وفات و گاه طلب رحمت و آموزش بسنده می‌کند. مثلاً درباره‌ی درگذشت امیر یوسف (عموی مسعود) می‌گوید: «از راه نامه رسید که وی به قلعت دروخته گذشته شد. رحمه‌ا... علیه.» (همان/۴۰۲). در مورد «بوسهل لکشن»، کدخدای امیر یوسف، تنها خبر وفات را ذکر می‌کند. (همان/۴۰۴). بیهقی در برخی موارد، پس از ذکر خبر درگذشت یک شخص، خصایل نیک او را نیز یادآور می‌شود. درباره‌ی بوسعید محمود طاهر خزینه‌دار می‌گوید: «سخت جوانمرد و کاری بود و خرد پیران داشت.» (همان/۷۴۲). گاه، مرگ شخصی به سبب هنرمندی‌هایش در نظر بیهقی ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر قلم‌داد می‌شود. درباره‌ی درگذشت «احمد علی نوشتگین» می‌گوید: «به گذشته شدن او، توان گفت که سواری و چوگان و طاب طاب و دیگر آداب این کار مدروس شد.» (همان/۶۹۹). اما راجع به عاقبت بد «طغرل»، حاجب امیر یوسف که به امر مسعود بر خداوندش مشرف شده بود می‌نویسد: «گذشته شد به جوانی، روزگارش در ناکامی و عاقبت کفران نعمت همین است.» (همان/۴۰۳). تقارن مرگ فقیه بوبکر حصیری و خواجه احمدحسن، باعث می‌شود بیهقی از احوال روزگار اظهار شگفتی کند: «و چون عجب است احوال روزگار که میان خواجه احمد حسن و آن فقیه همیشه بد بود، مرگ هر دو نزدیک افتاد.» (همان/۵۰۵).

در مواردی بیهقی، پس از خبر دادن از درگذشت شخصیت‌ها به ذکر آیات، ابیات و عباراتی راجع به مرگ، قیامت و بی‌ارزشی مال و جاه دنیا و مطالبی از این دست می‌پردازد. درباره‌ی قاضی بوطاهر تبنی، پس از ذکر روایت‌های مختلف در سبب مرگ او می‌گوید: لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا ... عَزَّوَجَلَّ و بسا راز که آشکارا خواهد شد روز قیامت، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مال و

لَا يُنُونُ إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. و سخت بزرگ حماقتی دانم که کسی از بهر جاه و حطام دنیا را خطر ریختن خون مسلمانان کند...» (همان/۶۵۰).

در ماجرای حسنگ نیز، پس از ذکر بر دار کردن او، سرگذشت حسنگ را افسانه‌ای پر عبرت دانسته، در بی‌ثباتی دنیا و نعم آن و ناپایداری عمر سخن گفته، کسی را که دل به این جهان بندد، احمق نامیده است. در ادامه، دو بیت به عربی از گوینده‌ای که نام او را ذکر نمی‌کند و قطعه‌ای به فارسی از رودکی درباره‌ی سرای سپنجی و زندگی و مرگ در آن ذکر می‌کند. (همان/۲۳۵).

راجع به «سوری» صاحب دیوان خراسان که مردی متهور و ظالم معرفی شده، پس از ذکر خبر مرگ او چنین می‌نویسد: «خدای عزوجل بر وی رحمت کناد که کارش با حاکمی عدل و رحیم افتاده است مگر سر به سر بجهد که با ستم‌کاری مردی نیکو صدقه و نماز بود.» سپس آثار نیک سوری از قبیل موقوفات و بناهایی را که احداث کرده بود بر می‌شمارد اما در پایان می‌گوید: «و این همه هست اما اعتقاد من همه آنست که بسیار از این برابر ستمی که بر ضعیفی کنند نیستند.» بیهقی، سوری را از این جهت به آن زنی تشبیه کرده که از خانه‌ی همسایه‌اش انار می‌دزدید و به طمع ثواب به عیادت بیمار می‌برد. (همان/۶۳۹).

در پایان این قسمت قابل ذکر است که سخنان بیهقی در مرگ استادش «بونصر مشکان»، بسیار متأثر کننده، دردآلود و خواندنی است که به سبب طولانی بودن از ذکر آن خودداری می‌شود. (همان/۹۲۹).

فصل چهارم: ملزومات مرگ

بیهقی در تاریخ خود تنها به ذکر حوادث سیاسی و درباری عصر غزنوی نظر نداشته و کتاب او تنها از این رو مفید و حایز اهمیت نیست؛ بلکه آگاهی یافتن از سنن و آداب و رسوم متداول بین مردم آن عصر، یکی از فواید مطالعه‌ی تاریخ بیهقی است. (تاریخ ادبیات در ایران/۸۹۱). از جمله‌ی این آداب و سنن، امور مربوط به مرگ و میر است که در این‌جا تحت عنوان «ملزومات مرگ»، شامل «وصیت»، «تدفین» و «تعزیت» مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف - وصیت: معمول است که هر مسلمانی قبل از مرگ خود وصیت می‌کند و آن‌چه را تقاضا دارد بعد از وفات او درباره‌ی امور مختلف به اجرا درآید یادآور می‌شود. این امور ممکن است مربوط به محل دفن متوفی، مال و ثروت باقی‌مانده، فرزندان به جای‌مانده و... باشد. (رساله توضیح‌المسائل/۴۶۱). در تاریخ بیهقی، راجع به مرگ شخصیت‌ها بسیار صحبت شده اما در موارد معدودی به وصیت کردن آن‌ها اشاره شده است. از جمله‌ی این موارد،

وصیت بوالحسن عراقی دبیر است درباره‌ی تدفین او در مشهد علی بن موسی الرضا(ع) در طوس که مخارج این کار را در زمان حیات خود پرداخته بود. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/ ۸۷۰) دیگر، سخنان و توصیه‌های نوشتگین خاصه (شحنه‌ی مرو) قبل از مرگ است به این مضمون که چون سلطان محمود در زمان حیات خود، او را آزاد نکرده بوده، بنابراین تمام دارایی‌های او متعلق به سلطان است؛ اگر امیر مسعود صلاح می‌داند، او را آزاد کرده، حلال کند و درباره‌ی موقوفات او نیز دستور اجرا بدهد؛ غلامانش که برای آن‌ها رنج بسیار کشیده، از هم پراکنده نشوند و غلامی به نام خمارتگین قرآن‌خوان که مقدم آن‌هاست، سرکرده‌ی آن‌ها باقی ماند. سلطان مسعود، وصیت نوشتگین را موبه مو اجرا می‌کند. (همان/ ۷۴۰-۷۳۹).

وصیت کوتاهی نیز وجود دارد که بونصر مشکان راجع به بیهقی به امیر مسعود کرده است: «... من پیر شدم و کار به آخر آمده است، اگر گذشته شوم، بوالفضل را نگاه باید داشت.» (همان/ ۹۳۲).

یکی دو مورد دیگر از وصیت افراد در تاریخ بیهقی آمده است که برای پرهیز از اطالهی کلام از ذکر آن‌ها خودداری می‌شود.

ب - تدفین: در تاریخ بیهقی، در مواردی بعد از ذکر درگذشت یک شخص، به دفن او نیز اشاره شده است. مطالعه‌ی این موارد و تأمل در آن نشان می‌دهد که برخی اعمال مربوط به این امر، امروزه متروک است و یا کمتر دیده می‌شود. اولین مورد مربوط به سلطان محمود غزنوی است که روز پنجشنبه به هنگام نماز عصر درمی‌گذرد و نماز خفتن (عشاء) او را در باغ پیروزی دفن می‌کنند، در حالی که محمد در گوزگانان است و مسعود در سپاهان و هیچ‌کدام در مراسم تدفین پدر حضور ندارند. (همان/ ۱۱). راجع به کیفیت این مراسم مطالبی در تاریخ بیهقی نیامده است. اما در مورد زیدبن علی - که بیهقی اخبار آن را از تواریخ گذشته نقل می‌کند - و حسنک وزیر، اگر چه به مرگ طبیعی از دنیا نمی‌روند و آن‌ها را به دار می‌آویزند و امروزه نیز این شیوه هنوز معمول است اما تدفین افراد پس از گذشت چندین سال، آن طور که در مورد این دو نفر اجرا شده، در دوره‌ی معاصر کمتر دیده می‌شود. بیهقی راجع به حسنک می‌نویسد: «و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند، چنان‌که پای‌هایش همه فرو تراشید و خشک شد، چنان‌که اثری نماند تا به دستور فروگرفتند و دفن کردند، چنان‌که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست.» (همان/ ۲۴۳، ۲۳۶).

آنچه درباره‌ی دفن «بونصر مشکان» نیز نقل شده، امروزه - حداقل بین مسلمانان - معمول نیست. بونصر را ابتدا در هرات به خاک می‌سپارند و پس از بیست روز به غزنین برده، در رباطی که ساخته بود در باغش دفن می‌کنند. (همان/۹۳۱).

ج - تعزیت: در لغت به معانی «تسلیت گفتن به عزادار» و «سوگواری و عزاداری» و ... آمده است. (لغت‌نامه/ذیل/واژه‌ی تعزیت) این واژه در تاریخ بیهقی در هر دو معنی ذکر شده به کار رفته است که در جای خود به راحتی قابل تشخیص است.^۱ معمولاً بعد از مرگ هر انسان، مراسم سوگواری از طرف بازماندگان و اطرافیان شخص در گذشته برگزار می‌شود. این مراسم، فراخور مقام هر شخص، ممکن است بسیار ساده و یا با تشریفات خاصی برگزار شود. اولین مراسم سوگواری که در تاریخ بیهقی از آن یاد شده، مربوط به درگذشت سلطان محمود غزنوی است که توسط مسعود برگزار می‌شود. بیهقی، به اجمال راجع به آن صحبت کرده و همین مقدار نشان می‌دهد که در آن زمان، برخلاف دوره‌ی حاضر که عزاداران لباس سیاه می‌پوشند، سوگواران جامه‌ی سپید به تن می‌کرده‌اند. در عزاداری محمود غزنوی، اعیان، بزرگان و لشکریان نیز سپیدپوش به خدمت مسعود می‌آیند و تا سه روز مراسم ادامه دارد. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۱۱۳).

در مرگ خلیفه عباسی «القادر بالله» نیز، مراسم به همین صورت است، با این تفاوت که از کسانی که سپیدپوش به خدمت می‌آیند، از لشکریان مستقلاً نامی برده نشده و به ذکر اولیا و حشم اکتفا شده که شاید لشکریان نیز مراد باشند؛ دیگر آن که در این سوگواری، بازارها تعطیل می‌شود و مردم عادی نیز در مراسم شرکت می‌کنند و رسول بغداد را در این سه روز می‌آورند تا احوال را شاهد باشد. پس از سه روز، بازارها گشوده می‌شود. (همان/۴۴۱).

همان‌طور که به هنگام عزادار شدن سلطان، اعیان و بزرگان، خدم و حشم و ... برای عرض تسلیم به خدمت سلطان رفته، در مراسم سوگواری شرکت می‌کرده‌اند، هنگامی که یکی از بزرگان درگاه نیز، یکی از عزیزان خود را از دست می‌داده، اطرافیان و وابستگان دربار برای تسلیم گفتن و شرکت در مراسم به حضور صاحب عزا می‌رفته‌اند. مثلاً، بیهقی پس از ذکر خبر درگذشت والده‌ی بونصر مشکان می‌نویسد: «و بونصر به ماتم نشست و نیکو حق گزاردند و خواجه‌ی بزرگ درین تعزیت پیامد و...» (همان/۴۷۹). البته «شرکت خواجه احمد

۱- به عنوان مثال در جمله‌ی «امیر به لفظ عالی خود تعزیت کرد» در معنی اول و در جمله‌ی «سه روز تعزیتی ملکانه به رسم داشته آمد»، در معنی دوم به کار رفته است. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۴۷۹ و ۱۳).

حسن میمندی، وزیر سلطان در مجلس تعزیت والدهی بونصر مشکان موجب شأن و حیثیت بونصر بوده است.» (دیداری با اهل قلم/۲۶).

سلطان مسعود نیز، بر زبان ابوالحسن عقیلی (ندیم خود)، پیغام تسلیت می‌فرستد و علاوه بر آن، هنگامی که بونصر به خدمت او می‌رود، مجدداً تسلیت می‌گوید. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۴۷۹). گویا شرکت سلطان در مراسم سوگواری آن‌ها که در مرتبه‌ای پایین‌تر از او بوده‌اند (غیر از فرزندان خود) - گر چه از بزرگان درگاه به شمار می‌آمده‌اند - نوعی کسر شأن و لطمه به مقام بزرگ او محسوب می‌شده، به طوری که مورد سرزنش مردم نیز قرار می‌گرفته است. در ماجرای مرگ بونصر، ذکری از شرکت سلطان مسعود در این مراسم نیست و او «بوالقاسم کثیر» و «بوسهل زوزنی» را می‌فرستد تا حق تعزیت را به جای آورند. (همان/۹۳۱). در قضیه‌ی مرگ بوصالح (فقیهی از تبتانیان)، به دلیل جایگاه رفیعی که این شخص نزد سلطان محمود داشته، محمود باک نداشته که شخصاً ماتم او را به جای آرد چرا که آن فقیه را فرزندی نبوده است اما احتمال دادن خرده‌گیری مردم، او را از این کار باز می‌دارد و ابوالعباس اسفراینی وزیر را برای انجام این امر می‌فرستد. (همان/۲۴۵).

فصل پنجم: مرثیه

مرثیه، «نوعی شعر است که به یاد مرده و در ذکر محاسن او و تأسف از مرگ وی سروده می‌شود.» (انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی/۹۹).

بیهقی در برخی موارد پس از نقل ماجرای درگذشت یک شخصیت، به ذکر بیت یا ابیاتی به عنوان مرثیه می‌پردازد. این ابیات ممکن است مخصوص همان شخص درگذشته - که بیهقی راجع به آن صحبت می‌کند - سروده شده باشد یا این که در اصل در رثای کس دیگری باشد که بیهقی به مناسبت از آن استفاده می‌کند. مثلاً بیهقی پس از ذکر خبر درگذشت فرخ‌زاد بن مسعود، دو بیت از دقیقی نقل می‌کند که در مرثیه‌ی ابونصر بن ابوعلی احمد چغانی سروده است. (تاریخ بیهقی، خطیب رهبر/۵۱۳، ۶۰۲).

در مورد بونصر مشکان، بیتی عربی که در مرثیه‌ی ابوالقاسم اسکافی دبیر سروده شده نقل کرده، آن را برای استاد خود اولی‌تر می‌داند. سپس چهار بیت عربی که مظفر قاینی دبیر در مرثیه‌ی منتبئی سروده، ذکر می‌کند. در پایان، عباراتی سوزناک به عربی در مصیبت استادش ذکر کرده، برای او طلب غفران می‌کند. (همان/۹۳۱-۹۲۹).

پس از مرگ خواجه احمد حسن نیز، بونصر مشکان قطعه‌ای به عربی در مرثیه‌ی او می‌سراید که در میان دیگر نسخه‌های بیهقی از دست می‌رود و تنها یک بیت را که در خاطر داشته آورده است. (همان/۵۰۲). مرثیه‌ی دیگری که در تاریخ بیهقی آمده، قصیده‌ای است در بیست و یک بیت، سروده‌ی ابن الانباری به عربی در مرگ فردی به نام ابوطاهر محمدبن بقیه که البته از نظر زمانی معاصر بیهقی نیست. (همان/۳۱-۲۴۱). بیهقی پس از شرح حال بر دار کردن حسنک، دو بیت که یکی از شعرای نیشابور در مرثیه‌ی حسنک سروده بوده نقل می‌کند اما نام شاعر را ذکر نمی‌کند. (همان/۲۳۶).

نتیجه‌گیری

با مطالعه‌ی تاریخ بیهقی می‌توان دریافت که برخی شخصیت‌های این کتاب، هم زندگی و هم مرگشان به نحوی در زندگی دیگران تأثیر دارد؛ برخی دیگر تنها تا زمانی که در قید حیات‌اند اثر گذارند و بعضی، نه حیات و نه مماتشان تأثیر چندانی بر اطرافیان و اوضاع اطرافشان ندارد. علاوه بر آن، مرگ افراد به اشکال گوناگونی به وقوع می‌پیوندد که بیهقی جزئیات این امر را در مورد برخی اشخاص به تفصیل بیان کرده است. در چگونگی امور مربوط به پس از مرگ چون تدفین و مراسم سوگواری، تفاوت‌هایی با دوره‌ی معاصر دیده می‌شود. طنین مرگ در جای جای تاریخ بیهقی به گوش می‌رسد به طوری که تعدد بیهقی را در توجه به این موضوع تأیید می‌کند. به نظر می‌رسد انگیزه‌ی او در پرداختن به این مطلب، علاوه بر ذکر اخبار و بیان سرانجام عناصر تشکیل دهنده‌ی تاریخش، بیش از همه ایجاد حس عبرت‌آموزی در خواننده باشد؛ چرا که عبرت‌آموزترین پدیده در زندگی بشر، همان پیش آمد مرگ است، همان‌طور که حضرت علی (ع) نیز در نهج‌البلاغه می‌فرمایند: «اندرزگوی شما بس مرده‌هایی را که دیدید. بر دوش‌ها به گورهایشان بردند، نه خود سوار بودند؛ در گورهایشان فرود آوردند، نه خود فرود آمدند. گویی آنان آباد کننده‌ی دنیا نبودند و گویی همیشه آخرت خانه‌هایشان بود و پیوسته در آن غنودند. آن چه را وطن خود گرفته بودند، از آن رمیدند و در آن‌جا که از آن می‌رمیدند، آرمیدند.» (نهج‌البلاغه/۲۰۵).

منابع

- ۱- امیرالمؤمنین علی (ع)، *نهج‌البلاغه*، ترجمه‌ی سید جعفر شهیدی، ۱۹ج، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۲- بهار، محمدتقی، *سبک‌شناسی*، ج ۲، ۵۵، امیرکبیر، ۱۳۶۹.

۳- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، **تاریخ بیهقی**، تصحیح احمد بهمنیار، چ ۳، کتابفروشی فروغی، چاپ افسست مروی، ۱۳۶۱.

۴- _____ **تاریخ بیهقی**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چ ۲، مهتاب، ۱۳۷۱.

۵- _____ **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض، چ ۲، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶.

۶- خانلری، زهرا، **حسنک وزیر از تاریخ بیهقی**، چ ۵، امیرکبیر، ۱۳۴۹.

۷- دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**.

۸- رزمجو، حسین، **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**، چ ۳، مشهد، مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۲۴.

۹- صفا، ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، چ ۲، چ ۱۰، فردوس، ۱۳۶۹.

۱۰- معین، محمد، **فرهنگ فارسی**، چ ۸، امیرکبیر، ۱۳۷۱.

۱۱- مکارم شیرازی، ناصر، **رساله توضیح المسائل**، چ ۲۰، قم، انتشارات قدس، ۱۳۸۲.

۱۲- یوسفی، غلامحسین، **دیداری با اهل قلم**، چ ۱، چ ۴، علمی، ۱۳۷۲.

۱۳- **یادنامه بیهقی**، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی